

تفسیر سوره توحید (جلسه سوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۳۹۹/۱۱/۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی

تفسیر سوره مبارکه توحید (جلسه سوم) - ۱۳۹۹/۱۱/۱۰

ادامه تبیین واژه احد

در جلسه گذشته آیه اول سوره مبارکه توحید را بحث کردیم. در مورد لفظ جلاله **الله** و واژه **هو** و واژه **احد** نکاتی گفته شد. قرآن کریم در این آیه خداوند متعال را به صفت **أَحَدِيَّت** توصیف کرده است. لفظ جلاله **الله** را نیز بحث کردیم که پیش از نزول قرآن در میان مشرکین وجود داشته و دارای بار معنایی بوده است که مهمترین آنها «خالق یگانه» بوده است. به این معنی که مشرکان در اینکه هستی یک خالق بیشتر ندارد و ماسوی او همه مخلوق اند، شکی نداشته اند. اما در اینکه این خالق یگانه، یگانه معبود و یگانه رب نیز هست، انحراف داشته اند. این آیه میگوید که **الله** که یگانه خالق هستی است، **أَحَد** هم هست.

در تعریف **أَحَدِيَّت** عرض شد که واژه **أَحَد** یعنی موجودی که در ذاتش ترکیب نیست (منزه از اجزاء هست). موجودی که هیچ جزئی و ترکیبی^۱ ندارد. حال که مرکب از اجزاء نیست، پس نیازمند اجزاء و خلق اجزاء هم نیست. یعنی یک وجود بینهایت دارد که هیچ حدی برایش نیست. حال معنایش این هست که هر کمالی در عالم وجود دارد، خداوند دارای آن کمال، به نحو کامل است. حال اگر **أَحَدِيَّت** به این معنا شد لازمه آن این است

^۱ ما چند نوع ترکیب داریم که خداوند متعال از همه آنها منزه است. یک نوع آن ترکیب مقداری است. مثل طول و عرض و عمق و وزن و... یک نوع ترکیب ماهیت و وجود داریم. یعنی از دو جزء ماهیت و وجود تشکیل شده است. ماهیت هر شیء حدود وجودی آن شیء و مجموعه‌ای از داشته‌ها و نداشته‌های آن شیء است. یعنی تعریف ماهیت یعنی مشخص کردن مجموع داشته‌ها و نداشته‌های یک شیء. مثلا ماهیت انسان که گفته حیوان ناطق است؛ یعنی ویژگی‌های حیوان را دارد و دارای کلام و نطق است. حال اگر حیوان است پس **مَلَك** نیست پس درخت نیست و... پس هر موجودی که ماهیت دارد، پس نقصان وجودی هم دارد. هیچ موجودی هم در عالم وجود ندارد که ماهیت نداشته باشد. ترکیب دیگر ترکیب از ماده و صورت است یا از استعداد و فعلیت. مثلا تخم مرغ بالفعل تخم مرغ است؛ اما در ذاتش استعداد جوجه شدن است. خداوند دارای این ترکیب هم نیست. ترکیب دیگر وجود و عدم است. یعنی ترکیب از داشته‌ها و نداشته‌ها که خداوند از این ترکیب هم منزه است. حال **أَحَد** یعنی موجودی که هیچکدام از ترکیب‌ها را ندارد.

که صفات خداوند متعال صرفاً تغایر مفهومی با یکدیگر دارند و تغایر وجودی و واقعی با یکدیگر ندارند. در حالی که صفات مخلوقات به یکدیگر هم تغایر مفهومی و هم تغایر واقعی دارند. قدرت ما در بازوی ماست و علم ما در عقل ماست. پس تغایر واقعی است. اگر خداوند متعال هیچ نوع اجزائی ندارد پس صفات خداوند باید عین یکدیگر و ذات خداوند باشند. یعنی خداوند یکپارچه ذات و ذاتش یکپارچه علم و علمش یکپارچه قدرت و قدرتش یکپارچه ذات است. اگر میگوییم خداوند عالم است یا خداوند حی است، این نیست که این صفات در ذات خداوند دو صفت مجزاً باشند، بلکه در عقل ما که می‌آیند و در معرفت ما تجزیه یافته و جدا شده و تغایر می‌یابند. حال که اَحَدِیّت خداوند این لوازم را دارد، لازمه دیگرش این است که وجود مستقلی در برابر خداوند متعال نباشد. هر موجودی را که بخواهیم در برابر خداوند حساب کنیم، با اَحَدِیّت خداوند جور در نمی‌آید. اگر موجودی باشد که مخلوق خداوند نباشد و مستقل در برابر او باشد، یعنی یک کمالاتی دارد که خداوند آن‌ها را ندارد، پس خداوند متعال مرگب از ماهیّت و وجود شد که با صفت اَحَدِیّت سازگار نیست. پس اَحَدِیّت خداوند اقتضاء می‌کند که نه در ذاتش و نه در بیرون ذاتش رقیب و مثل داشته باشد. به همین جهت است که در زبان عرب اَحَد تنها صفت خداوند متعال قرار گرفته و در هیچ جایی دیگر نداریم که این صفت به کسی نسبت داده شده باشد.

تفاوت واژه «أحد» و «واحد»

البته واژه دیگری هم داریم به نام **واحد**. که قرآن با شرایطی خداوند را به واحد هم توصیف کرده است. «الله الواحد القهار» میان **واحد** و **أحد** تفاوت های است. هرچند هر دو دلالت بر وحدت دارند، نوع دلالتشان با یکدیگر تفاوت دارد. با این توضیح که اگر ما ظرف آبی را در ده لیوان بریزیم، لیوان اولی یک لیوان است (واحد است) لیوان‌های بعدی هم برای خودشان واحد اند و وحدت عددی دارند. یعنی لیوان اول یک لیوان است و دو لیوان نیست. اما جنبه مشترک آنها را در نظر بگیریم که داشتن آب است، به این لحاظ آن ده تا یکی می‌شوند. اما اگر نخواهیم به جنبه مشترک توجه کنیم، باید بگوییم ده تا لیوان. پس جمع که صورت گرفت تکثر به میان آمد. این ویژگی **واحد** است که تکثرپذیر است. پیش از نزول قرآن اعراب، خداوند را به عنوان **اله واحد** قبول داشتند، اما به عنوان **أحد** قبول نداشتند. قرآن هم هیچ گاه نگفته است که خداوند **اله واحد** است، چرا که مشرکان هم این نوع از وحدت را قبول داشتند که البته شایسته ذات اقدس الهی نیست. به همین جهت در قرآن کریم هر

زمان که صفت واحد به کار رفته است، صفتی دیگر نیز به آن ضمیمه شد که بگوید این واحدیت با آن واحدیتی که شما در ذهن دارید متفاوت است.

در آیه ۴۸ سوره مبارکه ابراهیم «يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» کلمه قَهَّار آمد. در شش آیه از آیات دیگر قرآن کریم هم چنین است و واژه قَهَّار ضمیمه شده است. از **ال** حصر استفاده شد تا بگوید خداوند واحدی است که بر همه قاهر است و کسی در عرض خداوند نیست.

در آیه ۱۹ سوره مبارکه انعام «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» خدا اله واحدی است که هر اله دیگری مردود است و من بری هستم از آنها. حال اگر به تنهایی بگوییم که خداوند اله واحد است، این وحدت را نمی‌رساند.

یا در آیه ۱۶۳ سوره مبارکه بقره آمده است «وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» یعنی اله شما انسان‌ها یکی بیشتر نیست. اگر الهکم نمی‌آمد باز یگانگی خداوند بیان نمی‌شد. در سخنان روزانه هم می‌گوییم ما جانی واحد یعنی یک نفر پیش من نیامد. حال اگر سه نفر آمده باشند پس جمله درست است، چرا که ما گفتیم یک نفر نیامد و این منافی با سه نفر آمدن نیست. یک وقت می‌گوییم که ما جانی احد یعنی هیچکس نیامد. پس با سه نفر آمدن هم تعارض دارد. به همین جهت بود که در روایات آمده است که اگر خواستید بگویید خداوند واحد است، حتماً بگویید چه واحدی مدنظر شماست. چرا که صرف واحد به معنای عرفی خودش شایسته خداوند نیست.

تفسیر آیه دوم

صَمَدٌ

اما در آیه دوم، خداوند متعال خودش را به صَمَد بودن توصیف می‌کند. این صفت تنها در همین سوره برای خداوند استفاده شده است. صَمَد به معنای کسی است که دیگران او را قصد میکنند تا نیازهایشان را بر طرف کند. صَمَدُتَهُ یعنی او را قصد کردم تا نیازم را بر طرف کند. به همین خاطر بسیاری از مفسران، صمد را اینجا به آقایی معرفی کرده اند که دیگران برای رفع نیازهایشان به او توجه می‌کنند تا او نیازهایشان را برآورده کند. برخی دیگر نیز به خدای بی‌نیاز ترجمه کرده اند که البته ترجمه دقیق «اللَّهُ الصَّمَدُ» نیست. بلکه بی‌نیازی خداوند از لوازم

صَمَد بودن خداوند متعال است. پس صمد به این معناست که خداوند کسی است که به او توجه میشود تا نیازها را برطرف کند.

در این آیه دو اطلاق وجود دارد. اطلاق اول به لحاظ مورد نیاز و قصد است. یعنی در همه‌ی نیازها باید خداوند را قصد کرد. اطلاق دوم به لحاظ موجوداتی است که باید خداوند را قصد کنند. یعنی همه‌ی موجودات باید خداوند را قصد کنند. **الهم ادات حصر** است؛ یعنی فقط خداوند صَمَد است و صَمَد بودن انحصار در خداوند متعال دارد. هر موجودی سه ساحت وجودی دارد. هر موجودی ذات دارد، صفت دارد و افعال و آثار دارد. مطابق اطلاقاتی که گذشت، موجودات در هر سه ساحت نیازمند خداوند متعال اند و نیازهای هر سه ساحتشان را خداوند برطرف می‌کند.

پس هنگامی که گفته میشود «اللَّهُ الصَّمَد» یعنی ای خدایی که همه نیازهای من را تو باید برطرف کنی. هر عملی که باید انجام دهم نیاز به تو دارم و باید تو را قصد کنم. البته آیات شریفه دیگری نیز وجود دارند که این دلالت را دارند؛ البته نه به گستره‌ی این آیه شریف. به همین خاطر علامه طباطبایی رحمت الله علیه فرمودند که جامع ترین اسم از اسماء فعلی خداوند متعال اسم صَمَد است و همه اسماء فعلی دیگر به مانند رازق بودن، پناه دادن و غفار بودن و... زیر مجموعه همین اسم است.

از امام جواد علیه السلام سوال کردند که قیل له مالصَّمَد؟ قال السَّيِّدُ المَصْمُودُ اليه القليل و الكثير^۲ یعنی صَمَد آقای است که همه برای بر نیازهای کوچک و بزرگشان به او مراجعه می‌کنند. هر چند آن‌هایی که ایمان ندارند فکر می‌کنند که موجوداتی دیگر اند که نیاز آن‌ها را برطرف می‌کنند. هر علتی که در عالم نیازی را برای شما برطرف کرد، خداست که برطرف کرده است. منتها از مجرای آن وجود و علت.

روایت دیگری نیز در تفسیر همین آیه از دیگر حضرات معصومین علیهم السلام داریم. تفسیری که بزرگواران کرده اند که ظاهراً تفاوت دارد با تفسیری که امام جواد علیه السلام کرده اند، اما در حقیقت لازمه آن است. به عنوان مثال امام حسین علیه السلام در مورد این آیه شریفه فرمودند: **الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ وَالصَّمَدُ الَّذِي قَدْ انْتَهَى سُودُهُ، وَالصَّمَدُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ، وَالصَّمَدُ الَّذِي لَا يَنَامُ وَالصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ**^۳. همانطور که

^۲ الوافی، جلد ۱، صفحه ۴۷۸

^۳ التوحید، جلد ۱، صفحه ۹۰

مشخص است این تفسیر با تفسیر قبل تفاوت ندارد؛ بلکه لازمه آن است. اگر کسی مورد توجه همه موجودات بود و همه موجودات نیازهایشان را باید با قصد کردن به او برطرف می‌کردند، خودش نباید نیازمند باشد.

در روایت دیگری امام سجاد علیه‌السلام فرمودند که **الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ**^۴ که مجدد لازمه تفسیری است که گذشت. همچنین ایشان فرمودند که **الصَّمَدُ هُوَ الَّذِي إِذَا أَرَادَ شَيْئًا قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^۵. پس نیازمند علل و اسباب و... نیست. مشخص است که اگر کسی مورد توجه همه موجودات بود و همه موجودات نیازهایشان را باید با قصد کردن به او برطرف می‌کردند، خودش نباید نیازمند اسباب و علل باشد.

سبب تکرار لفظ جلاله الله

نکته ی دیگری که وجود دارد این است که چرا در این دو آیه لفظ جلاله **الله** تکرار شد؟ مرحوم طباطبایی فرمودند به خاطر اینکه بگوید هر یک از این دو آیه برای توصیف و تعریف اختصاصی خداوند متعال کافی است. اگر بگویید خداوند احد است، خداوند را با جامع ترین معنا تعریف کرده اید. اگر بگوییم **الله الصَّمَد** باز خداوند را با ویژگی ای توصیف کرده ایم که در انحصار ذات اقدس الهی است و موجودات دیگر چنین ویژگی ای را ندارند. پس تکرار لفظ جلاله از نظر علامه این است که خداوند متعال می‌خواهد به ما بفهماند که هر کدام از این دو آیه برای توصیف خداوند متعال کافی است.

تفسیر آیه سوم

در قرآن کریم ۳۰ آیه داریم که ناظر به این است که خداوند متعال نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است. حال چرا قرآن کریم به این تعداد به این موضوع پرداخته است و چرا در چنین سوره ای پای این بحث را به میان کشیده است؟

مشرکان با دو واژه ی **ابن** و **وَلَدٌ** اظهار میکردند که پناه بر خدا، خداوند متعال دارای فرزند است. گاهی اوقات می‌گفتند که خداوند **ابن** دارد و گاهی می‌گفتند که خداوند **وَلَدٌ** دارد. به همین خاطر خداوند متعال گاهی **ابن** را آورده و گاهی **وَلَدٌ** را و هر دو را از خود نفی کرده است. البته این دو واژه تفاوتی هم با هم دارند و آن این

^۴ بحار الأنوار، جلد ۳، صفحه ۲۲۳

^۵ التوحید، جلد ۱، صفحه ۹۰

است که ابن دو معنا دارد و وکد یک معنا. ابن را گاهی برای بیان تقرّب میان یکدیگر و داشتن کرامت و شرافت نزد یکدیگر نیز به کار می‌برند. مانند آیه ۱۸ سوره مبارکه مائده که یهودیان می‌گفتند «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ». معنای بعدی ابن هم همان معنای حقیقی فرزند است. یا در آیه ۳۰ سوره مبارکه توبه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيْحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ». اما وکد همیشه به معنای حقیقی خودش دلالت می‌کند.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که مشرکین حجاز اعتقاد داشتند که خداوند سبحان دارای فرزند است و فرزند دارد. گاهی اوقات می‌گفتند که خداوند دختر دارد و گاهی می‌گفتند که خداوند وکد دارد و گاهی هم می‌گفتند که ملائکه یا اجنه فرزندان خداوند هستند. قرآن کریم می‌فرماید این اعتقاد آنها را مسیحیان و دیگر اُمّت‌های گذشته هم داشته‌اند. در آیه شریفه ای که گذشت آمد **ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ** یعنی اینکه مسیحی‌هایی که می‌گویند خداوند فرزند دارد و حضرت عیسی علیه‌السلام فرزند خداست، این اعتقاد شبیه اعتقاد اُمّت‌های کافری است که در دیگر اُمّت‌ها و کشورها و جوامع وجود دارد. گزارش‌های تاریخی هم این مسأله را تأیید می‌کند. مثلاً **بَراهنه** در هند معتقد بودند که سه خداوند وجود دارد. **بَرَهْمَا** یعنی **خدای پدر** که خالق هستی است یا **خدای آفریننده**، **ویشنو** یعنی **خدای نگهدارنده** یا **خدای پسر** که **حافظ اشیاء** است و **شیوا** که **حدای نابود کننده** یا **از بین برنده** است. در ایرانیان و مصری‌ها و... نیز این عقیده دیده می‌شده است. مشرکان مکه و حجاز و مسیحیان یا دیگر ملت‌هایی که این اعتقاد را داشتند، تفسیرشان به فرزند داری خداوند متعال شباهت‌هایی داشت؛ اما تفاوت‌های فراوانی هم داشت. برخی از جمله مشرکین حجاز معتقد بودند به ولادت حقیقی به این تعبیر که پناه برخدا، خداوند سبحان با برخی از جن‌ها ازدواج کرده و ملائکه حاصل این ازدواج اند و به همین واسطه، ملائکه دارای صفات اولوهیّت و پروردگاری اند و خداوند هم تدبیر عالم را به آنها واگذار کرده است. عدّه‌ی دیگر از مشرکان نوعی اشتقاق و انفصال قائل بودند. می‌گفتند که جزئی از خداوند متعال جدا شده است. حال آن جزء دارای جوهره‌ی ربوبیّت است. حال آن جزء رشد پیدا کرده و شده است فرزند خداوند متعال و استقلال پیدا کرده است. برخی دیگر اعتقاد داشتند که خداوند کسانی را برگزیده و به عنوان فرزندانش اموراتی را به آنها تفویض کرده است. تدبیر عالم را به آنها واگذار کرده است. گروهی از مسیحیان قائل به این

بودند که خداوند بر یکی تجلی کرد و بر اثر این تجلی، یک موجود شد فرزند خداوند و الوهیت و ربوبیت پیدا کرد. برخی هم قائل به انقلاب بوده اند. به این صورت که دگرگونی در خداوند پدید آمد و به صورت یک انسان جسمانی درآمد. قرآن کریم پاسخیهایی که به این اعتقادات داده است، پاسخیهایی عام است که تمام این اعتقادات و تفاوت‌های جزئی را در بر گرفته و پاسخ همه آنها را با هم می‌دهد.